

فلسفه فلسفه اسلامی



■ ۵۳۶ صفحه
 ■ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

در این کتاب با رویکردی تاریخی و منطقی به برخی از پرسش‌ها در حوزهٔ توصیف، تحلیل و آسیب‌شناسی ساختاری و محتوایی چستی مکاتب و جریان‌های فلسفه اسلامی نظیر حکمت‌های: مشا، اشراق، یمانی، متعالیه، نوصدرایی و... بوده است. ضمن آنکه، روش پیشنهادی حکمت اسلامی نیز در حوزهٔ فلسفهٔ اسلامی بیان شده است. در پایان کتاب فهرست آیات، روایات، اشعار مورد استفاده در متن ضمیمه شده است.

فلسفه‌های مضاف



■ ۴۷۲ صفحه
 ■ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

فلسفه‌ی مضاف عبارت است از دانش مطالعه‌ی فرانگر/ عقلانی احوال و احکام کلی یک علم یا رشته‌ی علمی (هم‌چون جامعه‌شناسی و علوم انسانی) یا یک هستموند دستگاه‌وار انگاشته‌ی حقیقی یا اعتباری (مانند جامعه و علم). فلسفه‌های مضاف به دو دسته‌ی فلسفه‌های مضاف به علوم و فلسفه‌های مضاف به امور تقسیم می‌شود. کتاب حاضر در دو مجلد نخست حاوی مقالات معطوف به «فلسفه‌ی علم‌ها» است.

اندیشه نامه علامه شعرانی



■ ۱۳۳۲ صفحه
 ■ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

کتاب اندیشه نامه علامه شعرانی در دو جلد چاپ شده است که جلد اول آن شامل گفتارهای اول تا چهارم و جلد دوم آن شامل گفتارهای پنجم تا هشتم است. محققان برای بزرگداشت شخصیت فلسفی علامه شعرانی، گرد هم جمع شدند تا شنوای مباحث مطرح شده در این نشست تخصصی باشند. مقالات ارائه شده به این همایش در مجموعه‌ای به عنوان اندیشه نامه علامه شعرانی به زیور طبع آراسته شد.

احساس علامه طباطبایی به لحاظ کنش سیاسی این بود که حضور عملی و کنشی سیاسی نیاز به سیاست و تجربه لازمی دارد که آن را در خود احساس نمی‌کرد. نه اینکه علامه طباطبایی معتقد به سکولاریزم بود، ایداً، اگر تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران را در کتاب تفسیر المیزان ببینید، ملاحظه می‌کنید که علامه طباطبایی در آنجا یک نظریه سیاسی را طرح می‌کند. اگر مجموعه مقالاتی را که استاد خسروشاهی جمع آوری کرده ملاحظه کنید، درمی‌یابید که علامه طباطبایی در آنجا نظریه سیاسی آورده است، اما او به لحاظ کنش سیاسی این توان را در خود نمی‌دید و فکر می‌کنم که این هم از تقوای این دست‌از علما است که وقتی می‌بینند که در توانشان نیست که کنش سیاسی داشته باشند، وارد عرصه فعالیت نمی‌شوند که آسیبی به جامعه سیاست اسلامی وارد نشود اما به طور کامل دارای نظریه سیاسی هستند.

آیا امام در عملکرد خویش به ملاصدرا و ابن عربی پایبند مانده یا اینکه برای پیشبرد فهم خویش از حکمت و فلسفه اسلامی دست به اجتهاد فقهی در مسیر تسهیل برپایی حکومت اسلامی زده است؟

امام در نظریه پردازی حکومت اسلامی و در کنش سیاسی خودش از میراث فقهی، عرفانی و فلسفی قطعا بهره برده‌اند. یعنی قطعا از اندیشه ابن عربی از اندیشه شیخ انصاری، ملاصدرا و سایر اندیشمندان اسلامی بهره لازم را برده‌اند. لکن توجه داشته باشید امام خود فیلسوف، عارف و مجتهد بود و نباید انتظار داشته باشیم که همه آراء و نظار این بزرگان را بپذیرد، بلکه امام برخی جاها این اندیشه‌ها را نقد می‌کند. امام با وجود اینکه به گورباچف توصیه می‌کند که به ابن عربی مراجعه کند و اندیشه‌های توحیدی ابن عربی را بگیرد، اما در تعلیقه‌ای که بر فصوص و مصباح الانس نوشته، عرفان ابن عربی و برخی دیدگاه‌های او را نقد کرده است. امام حتی حاشیه‌ای بر ملاصدرا دارد و دیدگاه‌های دیگران را نیز نقد کرده است. امام مجتهد، عارف و حکیم بود بنابراین برخی اوقات به اجتهادات خودش عمل می‌کرد و دارای یک نوع مکتب دین شناختی بود که جامعیت بین فقهات و حکمت و عرفان داشت.

به عنوان آخرین سوال بفرمایید که آیا امام به عنوان رهبر انقلاب و پایه گذار یک حرکت سیاسی، نگاهی به ایده مدینه فاضله فارابی و حکومت فلاسفه داشته است یا اینکه تنها مرجع فلسفی ایشان ملاصدرا و اسفار اربعه و بحث سفر آخر (الی الخلق من الحق) بوده است؟

به نظر من این سوال مهمی است. در تفکر فیلسوفان اسلام و غربی دو مدل مشاهده می‌شود. برخی تأکیدشان بر مدینه فاضله است اما به واقعیت‌ها چندان توجهی ندارند و آرمانی می‌اندیشند، عده‌ای واقعیت‌ها را می‌بینند و نگرش آرمانی را از دست می‌دهند، مثلا در مورد برخی فیلسوفان غربی می‌بینید که به عنصر مصلحت و واقعیت‌ها توجه می‌کنند اما آرمان‌ها را فراموش می‌کنند. به نظر من امام به مدینه فاضله توجه دارد، مدینه‌ای که در آن حضرت ولی عصر (عج) حضور دارد، جهانی پر از عدل و داد است، از تحقق قوانین اسلامی کاملا برخوردار است و حکومت عادلانه علی الاطلاق وجود دارد. امام به این حکومت به این آرمان و این مدینه فاضله کاملا توجه دارد، اما هیچگاه واقعیت‌ها را فراموش نمی‌کند امام عنصر مصلحت را به کار می‌برد، اما مصلحت با توجه به مقاصد شریعت نه مصلحت موجود در نظام‌های سکولار یا مصلحت مصالح مختلفی که اهل سنت مطرح می‌کنند. امام به مصلحت، به قانون و به احکام اولیه و ثانویه توجهی کامل نشان می‌دهد. از این رو امام یک تفکر رئالیستی و واقع‌گرایانه دارد. لذا امام بین واقعیت و آرمان جمع کرده است و این جمع خود مدل خاصی از نظریه سیاسی و اجتماعی اوست.

شاه آبادی به امام و از سوی دیگر تمایلات سیاسی امام در برپایی حکومت اسلامی، آیا می‌توان گفت اندیشه سیاسی عرفانی توسط آقای شاه آبادی و بعدا امام تاسیس شده است آیا پیش از آنان با اندیشه سیاسی عرفانی مواجهیم؟

خیر! قبل از این دو بزرگوار هم ما با اندیشه سیاسی عرفانی مواجه بوده ایم. سابقا با اصل اندیشه سیاسی به وسیله شخصی مثل شیخ مفید که متولد سال ۳۳۸ هجری قمری است، مواجه بودیم. او نظریه ولایت سیاسی فقیه را مطرح می‌کند و می‌گوید سلاطین اسلام ائمه اطهار و جانشینان آنها یعنی فقهای جامع الشرایط هستند. به همین ترتیب تفکر ولایت سیاسی فقیه در فقه مطرح است. اما در عرفان، تقریبا بسیاری از عرفا معتقد بودند که وقتی عارف به مقام ولایت عرفانی رسید، باید از ولایت سیاسی هم برخوردار باشد. ادعایی که بعضی از متصوفه فعلی مطرح می‌کنند که ما در طریقتمان به دنبال بیان برتریتیم و در مسائل شرعی و شریعتی فرد مختار است به هر مرجع اعلمی که مورد نظرش است مراجعه کند، اما در مسائل سیاسی می‌تواند به عقل خودش مراجعه کند. در حال حاضر برخی از فرقه‌های صوفیه وجود دارند که معتقدند صوفی در سیاست نباید دخالت داشته باشد و به تعبیری ولایت صوفیانه و عرفانی نباید وارد ولایت سیاسی شود و اعمال سیاست کند. این سخن و این ادعا با مشی عرفا در تناقض است. عمده عرفا معتقدند عارف وقتی به ولایت رسید چون ولایت عرفانی را کسب کرده باید نقشی هم در عرصه سیاست داشته باشد و اعمال سیاست کند. در اصل او باید حکومت را به دست بگیرد و نقش سلطنت و نقش سیاسی را ایفا کند. به عنوان نمونه باید عرض کنم که جناب شیخ اشراق که یک حکمت عرفانی و اشراقی را پیشنهاد داد، در حکمت اشراقش تصریح می‌کند که ولایت سیاسی از آن کسی است که از ولایت عرفانی برخوردار باشد یا جناب ابن عربی در فتوحات مکیه این دیدگاه را مطرح کرده است. بنابراین تفکیک ولایت سیاسی و ولایت عرفانی سکولاریزم کردن عرفان است که به نظرم متاثر از مکاتب سکولاریزم غربی است که امروزه در برخی تأثیر گذاشته است و گرنه در تفکر اسلامی و عرفانی ولایت سیاسی در ادامه ولایت عرفانی مطرح بوده است.

اکثر کسانی که در مکتب متعالیه پرورش یافته‌اند، نظیر علامه طباطبایی و همچنین سیدحسین نصر و جلال الدین آشتیانی تمایلی به ورود انقلابی به عرصه سیاست نداشته‌اند. در مورد امام چه اتفاقی می‌افتد که ایشان دست به کنش انقلابی می‌زنند؟ آیا در این میان باید اتفاق نظری را رصد کرد و توضیح داد؟

به نظر من باید تمایزی بین اندیشه و عمل قائل شد. بزرگوارانی هستند که به لحاظ اندیشه‌ای از تفکر سیاسی، فلسفه سیاسی و عرفان سیاسی برخوردارند، ولی در مقام عمل و کنش می‌بینید که چندان حضوری ندارند. این تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که بعضی فکر می‌کنند در عمل سیاسی چندان موفق نیستند و اگر وارد شوند ممکن است به دلایل روحی، روانی و حتی شخصیتی به جامعه اسلامی آسیب بزنند، زیرا تجربه و توانمندی لازم را در عرصه عمل سیاسی ندارند. اما از لحاظ اندیشه سیاسی کاملا معتقد به اندیشه سیاسی و نظریه سیاسی هستند. در همین مثالی که شما زدید فردی مانند علامه طباطبایی، نظریه سیاسی دارد. جالب است بدانید که نظریه سیاسی علامه طباطبایی با نظریه سیاسی امام کاملا مطابقت دارد. بدین معنی که علامه طباطبایی همچون امام معتقد به ولایت مطلقه فقیه است، معتقد به جایگاه مصلحت است، معتقد به نقش و گستره فعالیت حاکمه اسلامی است و همان دیدگاهی که امام در ولایت فقیه و نظریه سیاسی مطرح کرده، علامه طباطبایی هم مطرح کرده است که بنده در بعضی نوشته‌هایم آن را توضیح داده‌ام. اما

امام در نظریه پردازی حکومت اسلامی و در کنش سیاسی خودش از میراث فقهی، عرفانی و فلسفی قطعا بهره برده‌اند. یعنی قطعا از اندیشه ابن عربی از اندیشه شیخ انصاری، ملاصدرا و سایر اندیشمندان اسلامی بهره لازم را برده‌اند. لکن توجه داشته باشید امام خود فیلسوف، عارف و مجتهد بود و نباید انتظار داشته باشیم که همه آراء و نظار این بزرگان را بپذیرد، بلکه امام برخی جاها این اندیشه‌ها را نقد می‌کند